

ترجمہ آیدین ترکمہ

# ماتریا لیسٹیک

ہانزی لوفور

کتاب اندیشہ



انتشارات تیسا

|         |                             |
|---------|-----------------------------|
| ۱۷..... | یادداشت مترجم فارسی .....   |
| ۲۷..... | پیشگفتاری بر چاپ جدید ..... |
| ۴۷..... | دیباچه‌ای بر چاپ پنجم ..... |

### بخش یکم

|          |                                       |
|----------|---------------------------------------|
| ۵۷.....  | فصل یکم: تضاد دیالکتیکی .....         |
| ۸۳.....  | فصل دوم: نقدی بر دیالکتیک هگل .....   |
| ۹۷.....  | فصل سوم: ماتریالیسم تاریخی .....      |
| ۱۱۵..... | فصل چهارم: ماتریالیسم دیالکتیکی ..... |
| ۱۳۵..... | فصل پنجم: وحدت دکترین .....           |

### بخش دوم

|          |   |
|----------|---|
| ۱۵۱..... | فصل ششم: تولید انسان .....                    |
| ۱۵۷..... | فصل هفتم: تحلیل محصول .....                   |
| ۱۶۳..... | فصل هشتم: کنشگری‌های ادغام .....              |
| ۱۷۱..... | فصل نهم: بخش کنترل‌شده و بخش کنترل‌نشده ..... |
| ۱۸۱..... | فصل دهم: دترمینیسم فیزیکی .....               |
| ۱۸۵..... | فصل یازدهم: دترمینیسم اجتماعی .....           |
| ۱۸۹..... | فصل دوازدهم: انسان کامل .....                 |
| ۲۰۷..... | فصل سیزدهم: به سوی محتوای کامل .....          |

## فصل یکم: تضاد دیالکتیکی

منطق صوری، در پی تعیین کارکردهای عقل، مستقل از محتوای تجربی و در نتیجه ویژه و پیشامدی هر تصدیق/ادعای<sup>۱</sup> انضمامی است. صورت‌گرایی با ضرورت کلیت<sup>۲</sup> توجیه می‌شود. منطق صوری، دگرگونی‌های صرفاً تحلیلی را مطالعه می‌کند، دریافتهایی که در آنها اندیشه فقط با خودش در ارتباط است. تنها ارزشی که هر اظهار/ادعای معینی برای منطق‌دانان دارد، آن است که به‌سان مثالی آموزشی به‌کار می‌رود؛ این مثال‌ها یا دستاویزها تعویض‌پذیر هستند. اندیشه به محض اینکه وضع شود درون خویش حرکت می‌کند، با کمینه‌ای از محتوا و همواره آماده است تا از این محتوا رها شود و هیچ‌گاه محتوای جدیدی به دست نمی‌آورد؛ به همین خاطر با خطر اشتباه روبه‌رو نیست. این اندیشه‌ورزی صوری تنها در چهارچوب این‌همانی صرف خود با خویش عمل می‌کند که عبارت است از: «الف الف است، اگر الف برابر با ب است و ب برابر با ج است؛ پس الف برابر با ج است». هگل می‌گوید: «در منطق صوری، پویش اندیشه چیزی جدا به نظر می‌رسد که هیچ ربطی به ابژه اندیشه ندارد» [GP].

- 
1. Assertion
  2. Universality

نسبت به چیزها بسیار دل‌رحم بوده‌اند، آن‌ها خود را مشغول پیدا کردن تضادهای امر واقع کرده‌اند، فقط به این منظور که این تضادها را به ذهن منتقل کنند و آن‌ها را حل‌نشده در آنجا باقی گذارند؛ از این رو دست‌آخر جهان عینی متشکل از واقعیت‌های مجزا و ثابت، جوهرها و ذات‌ها<sup>۱</sup> یا اجزایی<sup>۲</sup> ترسیم می‌شود که نسبت به یکدیگر بیرونی هستند. این ذات‌ها همانی هستند که هستند، نظریه این همانی بی‌چون و چرا به کار بسته می‌شود و این تمام آن چیزی است که می‌توان درباره آن‌ها گفت.

این منطق این همانی/همانندی در بیشتر موارد به متافیزیک هستی مرتبط بوده است.<sup>۳</sup> این همانی نه به‌عنوان شکلی صرف، بلکه بسان ویژگی درونی، ذاتی و عینی هستی نگریسته می‌شود. می‌توانیم از این همانی درون‌اندیشه به این همانی عینی گذر کنیم که مشخصه وجود هر جوهر واقعی‌ای است. هستی — و هر هستی‌ای — با خودش همسان است و در نتیجه خودش را تعریف می‌کند؛ بنابراین این همانی، هم شکل و هم محتوا به شمار می‌رود: محتوای خاص خودش. فلسفه‌های بعدی، این جنبه از ارسطوگرایی (که اگر ارسطوگرایی همچنین نظریه‌ای باشد درباره فردیت هر هستی انضمامی، انتزاعی‌ترین و شاید کم‌ژرفاترین وجه آن به شمار می‌رود)، را جدا کردند و پروراندند. ذهن غربی تا زمان لایب‌نیس درگیر کوششی حماسی و درعین‌حال بیهوده برای بیرون‌کشیدن محتوا از شکل، کوششی برای گذار منطقی از هستی‌اندیشه به هستی موجود و به بیان دیگر، کوششی برای استنتاج جهان بود؛ در نتیجه رابطه بین محتوا و شکل در منطق صوری مبهم و محل تردید است. منطق صوری، محتوای بسیار زیاد و درعین‌حال بسیار کمی را حفظ می‌کند. این محتوا تک‌بعدی است، در واقع دریافت و سپس تفکیک می‌شود، از حرکت

اگر بتوان به این استقلال محتوا از شکل دست یابیم، شکل دیگر نمی‌تواند به هر محتوای خاصی اعمال شود و یا شکل می‌تواند برای هر محتوایی، حتی برای محتوایی غیرعقلانی به کار رود؛ افزون بر این آیا می‌توان وجود دو منطق کاملاً مجزا را تصور کرد، یکی انتزاعی، منطق صرف شکل یا صورت و دیگری انضمامی منطق محتوا؟ در واقع منطق صوری هرگز بدون محتوا عمل نمی‌کند، بلکه بخشی از این محتوا را جدا می‌کند و آن را فرومی‌کاهد یا بیش‌ازپیش انتزاعی می‌کند، ولی هرگز نمی‌تواند خود را یکسره از محتوا رها کند. این منطق روی احکام متعین کار می‌کند، حتی اگر محتوای این احکام را صرفاً دستاویزی برای کاریست شکل بر آن‌ها در نظر بگیرد. همان‌طور که هگل نشان می‌دهد، یک این همانی/همانندی کاملاً تهی صرف حتی نمی‌توان صورت‌بندی کرد. زمانی که منطق‌دانی که «الف» را وضع کرده است «نالاف» را نیز وضع می‌کند، و می‌گوید «الف نالاف نیست»، در واقع شکل نفی را می‌پذیرد بدون آن‌که دلیلی برای آن داشته باشد؛ در نتیجه او «دیگری» الف را وضع می‌کند، یعنی تفاوت یا ناین همانی، و حتا حد<sup>۱</sup> سومی را وضع می‌کند، «الف» که نه «الف مثبت»<sup>۲</sup> است و نه «الف منفی». حد «نالاف» صرفاً وضع می‌شود تا نابود شود، اما به این ترتیب، همانندی به نفی نفی تبدیل می‌شود، تمایزی درون یک رابطه. بنابراین اصول منطقی (همانندی و عدم تضاد) صرفاً تحلیلی نیستند. از این گذشته همین که ما حکم متعینی را وضع کنیم (مثلاً درخت سبز است) در واقع این را هم وضع می‌کنیم که «الف برابر با ب است»؛ به بیان دیگر، ما در چارچوب همانندی و تکرار صوری باقی نمی‌مانیم، بلکه محتوایی را، تفاوتی را عرضه می‌کنیم که همانندی صوری نیز نسبت به آن یک تفاوت است. [WL II].

منطق صوری، از یک‌سو همیشه به محتوا مربوط است و در نتیجه انضمامی خاصی را حفظ می‌کند و از سوی دیگر، همواره به ادعایی عام درباره آن محتوا، یعنی به نوعی هستی‌شناسی یا درون‌مایه‌ای جزمی و متافیزیکی وابسته است. نظریه‌های منطقی در باب امر واقع همان‌گونه که هگل به کنایه می‌گوید، همواره

1. Essences

2. Substances or Parts

۳. منطق این همانی گاهی به نوعی اتمیسم متافیزیکی (دورینگ)، نظریه ساختار معنوی/غیرمادی (هوسرل) یا نوعی هستی‌شناسی احساس (فیزیکالیسم مکتب وین) وابسته است اما هرگز عاری از جزم‌اندیشی که بخش محدودی از این محتوا را تحقق می‌بخشد نیست.

1. Determinate Judgments

2. Plus 'Nor' Minus A'